

تحلیل جامعه شناختی موانع پایداری حکومت علوی با تأکید بر نهج البلاغه

تاریخ دریافت: ۹۶۷/۲/۱۱ - تاریخ تأیید: ۹۷/۵/۲۸

زهرا حقی^۱

چکیده

حضرت علی علیه السلام ربع قرن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در پی قتل عثمان و اقبال گسترده مردم به خلافت رسیدند و با پذیرش حکومت، به اصلاحات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پرداختند؛ هدف ایشان؛ بازسازی جامعه و برگرداندن آن به جامعه دوران پیامبر صلی الله علیه و آله، همچنین احیای سنت‌ها و از بین بردن بدعت‌های ایجاد شده توسط خلفای پیشین و نیز زدودن انحراف‌ها در زمینه‌های مختلف حکومتی بود؛ اما در مسیر اجرای برنامه‌ها، موانع بسیاری پرداختن به این طرح‌ها را سخت کرد؛ این نوشتار می‌کوشد با توجه به سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، موانعی مختلف اجتماعی، فرهنگی، مدیریتی و سیاسی را که موجب محقق نشدن اهداف متعالی آن حضرت گردید، شناسایی، تحلیل و تبیین نماید.

کلید واژه‌ها: حکومت علوی، تحلیل جامعه شناختی، موانع پایداری حکومت.

مقدمه

حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، و در پی قتل عثمان، با استقبال بی نظیر مردم برای بیعت و به دست گرفتن رهبری حکومت اسلامی، روبرو می‌شوند؛ در ابتدا نمی‌پذیرند؛ ولی با اصرار و پافشاری مردم، پس از یک سری بیانات روشن‌گر با مردم، پذیرفته و حکومت را به دست می‌گیرند. حضرت باتوجه به هدف‌های متعالی و آرمان‌های والای الهی، جهت تکامل فرد و جامعه، اصلاحاتی انجام دادند، که مشکلات بسیاری در پی داشت؛ این مشکلات در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بروز کرد و مانع موفقیت کامل امام علیه السلام در حکومت و پایداری آن شد.

این نوشتار درصدد بررسی و تحلیل جامعه شناختی این موانع و مشکلات حکومتی حضرت است؛ در این راستا وقایع تاریخی مشکل ساز، در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوران حکومت حضرت، مورد بررسی قرار گرفته تا چرایی و چگونگی ناپایداری حکومت ایشان، تحلیل و تبیین گردد. تحقیقاتی که پیرامون موضوع مقاله نگارش یافته، به ترتیب ذیل است:

۱. «بررسی و تحلیل مواضع مخالفان در برابر اصلاحات سیاسی دوران خلافت امام علی علیه السلام»، چلونگر، محمدعلی؛ نشریه: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهش نامه علوی، ۱۳۸۹، سال اول، شماره اول، صص ۳۵-۶۶.

۲. «عوامل ناپایداری حکومت علوی»، صرامی، سیف‌الله؛ نشریه: حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۷۹، شماره ۱۷، صص ۳۴۷-۳۷۴.

۳. «عوامل معرفتی ناپایداری حکومت علوی»، نبی‌لو، عظیم‌الله؛ نشریه: حدیث و اندیشه، بهار و تابستان ۹۶، شماره ۲۳، علمی-ترویجی / ISC، (صص ۸۵-۱۰۰).

۴. «موانع تحقق اهداف حکومت علوی از منظر نهج البلاغه: ابراهیمی کوشایی، حسین، پایان نامه کارشناسی ارشد.

گفتنی است: تدوین این مقاله از نظر ساختار و رویکرد به موضوع، با تحقیقات مذکور متفاوت است.

۱. موانع اجتماعی، فرهنگی حاکم بر جامعه

۱.۱. نبود بسترهای اجتماعی، فرهنگی حاکم بر جامعه، قبل از پذیرش حکومت

پس از حکومت نبوی، افرادی به حکومت رسیدند که هرکدام درسایه حاکمیت خود، اهداف ویژه‌ای را دنبال می‌کردند، بی‌آنکه مردم و جامعه اسلامی را در نظر بگیرند؛ درحالی‌که پس از پیامبر ﷺ، خلافت بلافصل، حق حضرت علی علیه السلام بود هم به جهت نص الهی و وصیت پیامبر ﷺ و هم شایستگی و دارابودن ویژگی‌های خلافتی؛ اما متأسفانه وقوع جریان‌هایی حضرت را از این مقام و منصب الهی محروم کرد.^۱

در مدت ۲۵ سال دور بودن حضرت از خلافت، خلفای پیشین با عملکردهای خود تغییر و تحوّل فراوانی در جامعه ایجاد کردند؛ سیره نبوی را کنار زده و به جای آن سنت‌ها و بدعت‌های خود را جایگزین کردند؛ همچنین با قدرت دادن به برخی اشراف آنان را قطب‌های سیاسی و اقتصادی جامعه تبدیل کردند؛ همین افراد با جهالت، قدرت طلبی و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام مشکلاتی برای حکومت حضرت بوجود آوردند و در برابر عملکردهای آن حضرت چالش ایجاد کرده، مانع رسیدن حضرت، به اهداف متعالی و آرمان‌های الهی ایشان شدند؛ عملکردهای از قبیل اصلاحات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و برگرداندن جامعه به عصر پیامبر ﷺ و احیای جامعه و از بین بردن انحراف‌ها در زمینه‌های مختلف حکومتی؛ به این ترتیب حکومت حضرت در مدت کمتر از پنج سال (۴ چهارسال و نه ماه) خاتمه یافت و حتی شرایط ادامه تفکر حکومت علوی، برای امامان بعد نیز مهیا نگردید.

۱.۱.۱. شرایط نامساعد اجتماعی در هنگام بیعت

همان‌طور که ذکر شد، در دوره خلفا جامعه اسلامی دگرگون شده، از عصر پیامبر ﷺ به تمامی فاصله گرفته بود؛ این مسئله بویژه در زمان خلیفه سوم، ظهور و بروز بیشتری داشت، به گونه‌ای که مردم از اعمال سودجویانه و نابخردانه او به ستوه آمده؛ زمینه‌های نارضایتی آنان فراهم شد و با شورشی انقلابی او را به قتل رساندند؛ با قتل عثمان، رویکرد همگانی جامعه به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام جلب شده، خواستار بیعت با ایشان شدند؛ امام علیه السلام به رغم اقبال گسترده و استوار مردم، به دلیل نامساعد بودن شرایط جامعه، قاطعانه از پذیرش بیعت خودداری کردند و با صراحت

۱. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳.

اعلام فرمودند: «أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا».

چرا امام عليه السلام قاطعانه از پذيرش خلافت خوداري كردند؟ در واقع بسيار شگفت است كه حضرت با وجود آگاهي از مسئوليت الهي در قبال رهبري و سرپرستي مردم، در برابر استقبال عظيم آنان كه بر حاكميت ايشان اصرار مي ورزيدند، به صراحت اعلام مي كنند، مايل به پذيرش اين مسئوليت نيستند؟ روشن است پرهيز امام عليه السلام به دليل نبود بسترهاي لازم اجتماعي- فرهنگي در جامعه، براي پذيرش حكومت و برنامه هاي اجرايي ايشان بود؛ چرا كه وضعيت جامعه پس از قتل عثمان، بسيار آشفته و پريشان بود؛ مردم جامعه به لحاظ شرايط اجتماعي- فرهنگي ربع قرن پس از رحلت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم، به تمامي از سنت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم بيگانه بودند، وضعيت جامعه به سبب تحولاتي ايجاد شده در دوران خلفاي پيشين چنان نابسامان و بهم ريخته بود كه با معيارهاي قرآن و سنت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم سازگاري نداشت؛ سنت ها تغيير يافته، بدعت ها جايزين شده بود، اوضاع جامعه در تمام ابعاد حكومتي به هم ريخته، اوضاع اجتماعي- فرهنگي كاملاً دگرگون شده بود؛ حضرت آگاهند با توجه به اين موارد، مشكلات فراواني پيش رو خواهند داشت و با اهداف، عملكرد و برنامه هاي سنگيني كه جهت سازندگي و اصلاح جامعه دارند، مردم تاب وتوان تحمل مشكلات ايجاد شده و استقامت در مقابل آنها را ندارند، درحالي كه حضرت براي اجراي برنامه هاي حكومتي خود و عملي شدن اهدافشان، همراهي همه جانبه مردم را لازم دارند؛ به اين دليل است كه مي فرمايند:

دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوْهُ وَالْوَأْنُ لَا تَقُوْمُ لَهُ الْقُلُوْبُ وَ لَا تُثَبِّتُ عَلَيْهِ الْعُقُوْلُ ... وَأَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا؛
 مرا بگذاريد و ديگري را به دست آوريد، كه ما پيشاپيش كاري مي روييم كه آن را رويه هاست، وگونه گون رنگ هاست. دل ها برابر آن برجاي نمي ماند و خردها برپاي. همانا كران تا كران را ابر فتنه پوشيده است و راه راست ناشناسا گرديده، و بدانيد كه اگر من درخواست شما را پذيرفتم با شما چنان كار مي كنم كه خود مي دانم، و به گفته گوينده و ملامت سرزنش كننده گوش نمي دارم. و اگر مرا واگذاريد همچون يكي از شمايم، و براي كسي كه كار خود را بدو مي سپاريد، بهتر از ديگران فرمانبردار و

شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.»^۱

حضرت با این فرمایش خود، اوضاع آشفته و دگرگون شده و فتنه برپا شده جامعه پس از دوران خلفا، را به زیبایی به تصویر کشیده و مردم را آگاه می‌نماید، فردا که برنامه‌ها و تصمیم‌های حکومتی را در جهت سامان دادن فرد و جامعه به کار بگیرد، استقامت داشته، آگاهانه و هوشمندانه انتخاب و موضع‌گیری نمایند؛ حضرت در واقع می‌خواستند، تأکید کنند که امر خطیری پیش رو دارند و بایستی با انحراف‌هایی که در آموزه‌های دین صورت گرفته و سبب دگرگونی سنت پیامبر ﷺ شده، مبارزه کنند؛ این حرکت ممکن است برای بسیاری سنگین و تنش‌های سیاسی و اجتماعی در پی داشته باشد و باید مردم از این رویدادها آگاه باشند؛ همچنین برای اجرای برنامه‌های اصلاحی به همراهی همه جانبه مردم نیاز است؛ از این رو آگاهی می‌دهند تا مردم آماده باشند و به عهد و پیمان‌شان پایبند و با حضرت در زدودن تحریف‌ها و بازسازی معنوی جامعه با حاکمیت واقعی دین و روشن ساختن حقایقی که دگرگون و چه بسا فراموش شده‌اند، به نحو شایسته همکاری و مساعدت نمایند؛ به این ترتیب حضرت با سیل خروشان مردم که برای بیعت با او همداستان‌اند، اتمام حجت می‌فرمایند که ایشان با پذیرش حکومت، اصلاحات کامل در تمام ابعاد حکومتی را اعمال خواهند کرد؛ در واقع اینجا یک قانون و سنت الهی نمود می‌یابد: اگر در جامعه‌ای حاکم و مردم باهم متحد و متفق باشند، جامعه اصلاح شده و به سامان می‌رسد؛ ولی اگر چنین نباشد موجب انحطاط جامعه و بی‌ثباتی حکومت خواهد شد؛ حتی اگر رهبر جامعه فردی شایسته و کمال‌گرا چون حضرت علی علیه السلام باشد.

۱.۲. موانع اجتماعی فرهنگی حاکم بر جامعه پس از پذیرش حکومت

۱.۲.۱. نشئت اجتماعی و خواسته‌های متضاد

امیرمؤمنان علیه السلام با مردمی روبه‌رو بودند که با وجود اینکه بیشتر جامعه بر زمامداری ایشان اجماع کرده بودند؛ ولی تا برنامه‌های حکومتی ایشان آغاز شد، به اختلاف کشیدند و خواسته‌های متضاد با آن آشکار ساختند؛ پس از تحمیل جنگ‌هایی به امام علیه السلام، اختلاف‌های اجتماعی و خواسته‌های متضاد اوج گرفت و پیشبرد برنامه‌ها

دشوارتر شد؛ امام تلاش کردند تا آنان را با آنچه هم‌پیمان شده بودند، هم‌جهت سازند، ولی رویدادهای پیش آمده بر این اختلاف‌ها و ناهمگونی می‌افزود؛ حضرت در توصیف این امر خطاب به کوفیان فرمودند:

أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُتَسَيِّئَةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَالْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُوبُهُمْ... وَتُقَامُ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ؛^۱ ای مردم رنگارنگ، با دل‌های پریشان و ناهماهنگ، تن‌هاشان عیان، خردهاشان از آنان نهان، در شناخت حق شما را می‌پرورانم، همچون دایه‌ای مهربان و شما از حق می‌رمید چون بزغالگان ازبانگ شیرغزان. هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی را که در حق، راه یافته راست نمایم. خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد.^۲

در واقع مردم به جای اینکه همگرا باشند، واگرا شده بودند؛ این واگرایی باعث نابودی جامعه می‌شود و ارتباطی هم با حق و باطل ندارد؛ این یک سنت الهی است؛ حضرت با وجود اختلاف‌های اجتماعی و خواسته‌های متضاد، به ویژه در میان سران قبایل و بزرگان، بر پیمان بسته با مردم، استوار بوده و راه دشوار اجرای امور را پیش می‌بردند؛ اما اشراف و سران قبایل، همچنان در این مسیر، مشکلاتی برای حضرت پدید آورده، سبب ناپایداری حکومت امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌گردیدند.

۱،۲،۲. قبیله‌گرایی و تعصبان قبیله‌ای حاکم بر جامعه

با وجود اینکه قبیله‌گرایی و فرهنگ قبیله‌ای در عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جهت مدنیت‌تغییراتی کرد؛ ولی پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گذشته بازگشت؛^۳ حضرت در تحلیلی فرمودند:

۱. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱، ص ۱۸۸.

۲. ترجمه شهیدی، ص ۱۲۹.

۳. سَمَوَالْمَعْنَى فِي سَمَوَالذَّاتِ أَوْ أَشْعَةَ مِنْ حَيَاةِ الْحُسَيْنِ، ص ۳۶.

حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ؛^۱ و چون خدا فرستاده خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگردیدند.^۲
تحولات پس از پیامبر ﷺ زمینه احیای قبیله‌گرایی و تعصبات قبیله‌ای را فراهم ساخته تا عاملی قدرتمند در مقابله با مدنیت و فرهنگ اسلامی شود.

پیامبر ﷺ می‌خواستند با هجرت به مدینه، ساختار قبیله از هم بپاشد و یک جامعه مدنی ایجاد کنند. اما چون فتح سرزمین‌های فراسوی جزیره العرب در برنامه مسلمانان در آمد، قبیله‌ها بار دیگر، افراد خود را برداشته، به جنگ رفتند و پس از تصرف سرزمینی با آب و گیاه، بساط قبیله را در همان جا گسترانیده، به همان آیین پیشین قبیله سالاری بازگشتند. خلیفه دوم که ندانسته زمینه را برای چنین واپس‌گرایی فراهم کرده بود، همین که این گرایش را در سران قریش احساس کرد، آنان را بشدت در تنگنا گذاشته و از مدینه ممنوع الخروج کرد و با اکراه و اجبار به زندگی ساده و انقلابی واداشت. همین شیوه به توطئه قتل خود او انجامید و توطئه‌گران با نقشه و برنامه‌ریزی قبلی، عثمان را بر مسند خلافت نشانند. عثمان که خود از تیره بنی‌امیه بود و گرایش به رفاه و آسایش داشت و توان رویارویی با سران قریش و یا اصلاً عقیده‌ای به این شیوه نداشت، راه بازگشت به سنت قبیله‌گرایی را به روی آنان بازگذاشت.^۳

قبیله‌گرایی و تعصبات قبیله‌ای سبب می‌شد: مردم هویتی مستقل نداشته و پیرو سران قبیله باشند. باتوجه به اینکه سران قبیله‌ها در دوره عثمان تطمیع می‌شدند، در نتیجه خواهان امتیازهای ناحق بودند و چون آن را تامین شده نمی‌یافتند، با امام علیؑ همراهی نمی‌کردند، مردم نیز به پیروی از آنان سستی می‌ورزیدند؛ سران قبیله‌ها نزد حضرت جایگاهی نداشتند و حضرت هرگونه تعصبات قبیله‌ای، قومی، نژادی و... را رد می‌کردند، چون فرهنگ حضرت، فرهنگ قرآنی بود؛ در واقع چون بسترهای لازم اجتماعی- فرهنگی جامعه، آمادگی پذیرش حکومت علوی را نداشت، پس حضرت نمی‌توانستند تغییری ایجاد کنند و این‌گونه در کار حکومت و برنامه اصلاحات و مقابله با قاسطین، اختلال ایجاد شد و زمینه ناپایداری حکومت حضرت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۲۰۹.

۲. ترجمه شهیدی، ص ۱۴۷.

۳. پرتوی از نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۰.

فراهم گردید.

۱،۲،۳. همراهی نکردن مردم کوفه با امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از دلیل های ناپایداری حکومت امیرمؤمنان علیه السلام همراهی نکردن مردم کوفه با ایشان بود؛ حضرت از مردم انتظار داشتند که دستی محکم در مقابله با دشمن باشند. چنان که در جنگ جمل و حتی در صفین تا قبل از ماجرای حکمیت بودند؛ ولی متأسفانه بعد از ماجرای حکمیت، شانه خالی کرده و حضرت را تنها و بی یاور گذاشتند که در بیانات شریف حضرت در نهج البلاغه کاملاً مشهود است؛ اما اینکه چرا مردم کوفه در ابتدا با حضرت همکاری کردند، ولی سپس تغییر رفتار دادند و این تغییر نیز در حکومت حضرت تأثیر گذاشت، نیاز به بررسی دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام در بیانات خود بارها نقش حضور فعال مردم، در بقاء و موفقیت حکومت را تبیین نمودند؛ بعدها در سخنان خود از جمله در این فراز به شدت شکوه و شکایت خودشان را ابراز و روشنگری می فرمایند:

ای مردم پیوسته کارمن با شما به دل خواهیم بود، تا آنکه جنگ ناتوانتان نمود. به خدا اگر جنگ کسانی را از شما گرفت و کسانی را به جا گذاشت، برای دشمنان زیان بیشتر داشت. من دیروز فرمان می دادم، و امروز فرمانم می دهند. دیروز باز می داشتم و امروز بازم می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، و مرا نرسد به چیزی و ادارمتان که ناخوش می انگارید.^۱

در این خطبه، سخن از ناتوان شدن در جنگ و خسته شدن از ادامه استقامت و اطاعت از والی در امر جنگ مطرح شده است؛ حضرت اطاعت نکردن و استقامت نشان ندادن مردم در مسیر حق را، به منزله شکست خود می دانند؛ مانند کسی که تا دیروز امیر بوده و امروز زیردست شده است، یا کسی که زمام نهی کردن در دست او بوده و اکنون خود، مورد نهی دیگری است؛ در همین معنا از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است:

أَمَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَى [بَاطِلِهِمْ] بَاطِلِ صَاحِبِهِمْ... وَهُمْ

۱. ترجمه شهیدی، خطبه ۲۰۸، ص ۲۴۱.

يُطِيعُونَهُ لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّيَارِ بِالذَّرْهِمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ وَ...^۱ بدانید به خدایی که جانم در دست اوست، این مردم بر شما پیروز خواهند شد، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه چون شتابان فرمان باطل حاکم خود را می‌برند و شما در گرفتن حق من کندکارید و هر یک کار را به دیگری وامی‌گذارید. امروز مردم از ستم حاکمان خود می‌ترسند و من از ستم رعیت خویش. خواستم تا برای جهاد بیرون شوید در خانه خریدید، سخن حق را به گوش شما خواندم، نشنیدید. آشکارا و نهانتان خواندم پاسخ نگفتید، اندرزان دادم نپذیرفتید. آیا حاضرانی هستید دور؟ به گفتار چون اربابان، به کردار چون مزدور؟ سخن حکمت بر شما می‌خوانم از آن می‌رمید، چنانکه باید اندرزان می‌دهم می‌پراکنید، به جهاد مردم ستمکارتان بر می‌انگیزانم، سخن به پایان نرسیده چون مردم سبا این سو و آن سو می‌روید. به انجمن‌های خویش باز می‌گردید و خود را فریب خورده موعظت و امی‌نمایید. بامدادان شما را راست می‌کنم، شامگاهان چون کمان خمیده پشت، سویم باز می‌آیید. شما را اندرز دادن، سنگ خارا به ناخن سودن است و آهن موریانه خورده را با صیقل زدودن. ای مردم که به تن حاضرند و به خرد ناپیدا، یک سر و گونه گونها سودا، فرماندهان به آنان مبتلا. امام شما خدا را فرمان می‌برد و شما نافرمانی او می‌کنید، حاکم شامیان خدا را معصیت می‌کند، و شامیان فرمان او را می‌برند. به خدا دوست داشتم معاویه شما را چون دینار و درهم با من سودا کند، ده تن از شما بگیرد و یک تن از مردم خود به من دهد و...^۲

حضرت در این فراز، تحلیل بسیار قشنگ و عبرت‌آموزی از مردم کوفه و ویژگی‌های آنان ارائه و در آخر نیز به سنت و قانون الهی «عدم وحدت رهبر و مردم» اشاره می‌فرماید: اگر وحدت بین حاکم و رعیت باشد، حکومت پایدار است و اگر نباشد، حکومت به نابودی کشیده می‌شود و این ارتباطی به حق و باطل بودن ندارد، این یک سنت الهی است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۱۴۱.

۲. ترجمه شهیدی، صص ۸۸-۹۰.

۱،۲،۴. پذیرفته نشدن اصلاحات امام علی(ع) به وسیله نخبگان

حضرت امیر علی(ع) پس از پذیرش حکومت با مشکلات بسیاری برای اجرای برنامه‌های اصلاحی مورد نظر خود روبرو بودند که می‌توان با تأمل در آن‌ها بیشتر به چرایی کوتاهی و ناپایداری حکومت حضرت و محقق نشدن اهداف متعالی و الهی‌شان پی برد.

۱،۲،۴،۱. مشکلات ناشی از اجرای برنامه اصلاحی «بازگرداندن اموال غارت شده از

خزانة عمومی»

پیش از حکومت امیرمؤمنان علی(ع)، به ویژه در دوران خلافت عثمان، دارایی‌های عمومی بذل و بخشش شده، به غارت می‌رفت، چنان‌که فهرست‌های ارائه شده از آن، در منابع تاریخی سبب شگفتی است؛^۱ تاجایی که یکی از علت‌های شورش بر عثمان همین دگرگونی اقتصادی در عسراو و به غارت رفتن دارایی‌های عمومی بود؛ بر همین اساس حضرت در جهت اصلاحات اساسی فرمان دادند تا اموال و دارایی‌های به غارت رفته، بازگردانده شود؛ حضرت معتقد بودند: هیچ مستمندی گرسنه و درمانده نمی‌شود، مگر به سبب چپاولگری و ستمی که از جانب توانگران و زورمندان بدو رفته است؛ بدین جهت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُعَّ بِهٖ عَنِّي وَ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛^۲ خدای سبحان روزی درویشان را در مال‌های توانگران واجب داشته. پس درویشی گرسنه نماند جز که توانگری از حق او خود را به نوایی رساند و کردگار، توانگران را بازخواست کند از این کار.^۳

حضرت در خصوص آنچه عثمان به خویشاوندان و یاران خود به عنوان پاداش و جایزه داده بود، فرمودند:

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النِّسَاءَ وَمَلَكَ بِهٖ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ

۱. ر.ک: المعارف، صص ۱۹۴-۱۹۵؛ تاریخ یعقوبی، ج، ص ۱۳۶؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۰۸؛ مروج

الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، صص ۳۳۲-۳۳۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸، ص ۵۳۳.

۳. ترجمه شهیدی، ص ۴۲۰.

سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَاَلْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ؛^۱ به خدا اگر ببینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است و آنکه عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر یابد.^۲

این گام، هرچند اقدامی مهم و اساسی، برای پایان بخشیدن به نظام اقتصادی ظالمانه شکل‌گرفته در دوران عثمان بود، اما هنگامی که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را آغاز کردند، چپاول‌گران بیت‌المال، خطری جدی احساس کردند؛ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی به نقل از کلبی از قول عبدالله بن عباس آورده است که پس از نخستین اقدامات امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در بازگرداندن اموال به غارت‌رفته از بیت‌المال و آغاز این کار از خانه عثمان، خبر این اقدام، به عمرو بن عاص رسید و او در سرزمین ایلّه از منطقه شام بود، که به هنگام شورش مردم بر عثمان بدانجا رفته بود؛ وی از آنجا نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن بدو چنین هشدار داد: «هرچه می‌توانی انجام بده و گرنه فرزند ابوطالب تو را از ثروت‌هایت جدا خواهد کرد، آن‌گونه که پوست عصا را از آن جدا کنند.»^۳ این جهت‌گیری حضرت، به دلیل فراهم نبودن بسترهای لازم، موجب شکل‌گیری توطئه‌ها جهت ساقط کردن حکومت ایشان گردید.

۱،۲،۴،۲. مشکلات ناشی از اجرای برنامه اصلاحی «تقسیم سرانه درآمد عمومی بر اساس مساوات»

یکی دیگر از منشأهای شکل‌گیری مخالفت و مقابله با حکومت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات بود؛ اقدامی که گویای بازگشت به راه و رسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تحقق عدالت اجتماعی، زدودن تبعیض و محوکردن نظام طبقاتی شکل‌گرفته در دوران خلافت خلیفه دوم و سوم بود؛ امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در آغاز خلافت خویش در خطبه‌ای خطاب به مردم فرمودند:

شما بندگان خدائید و دارایی‌ها از آن خداست (متعلق به عموم) که میان شما به مساوات تقسیم شود. هیچ کس را در آن بر دیگری برتری نیست و... فردا به خواست خدا، پگاهان نزد ما آید تا دارایی‌ای را که نزد ماست، میان شما تقسیم کنیم. هیچ مسلمان آزادی، از آمدن خودداری ننماید، تازی و غیر

۱. نهج البلاغه، کلام ۱۵، ص ۵۷.

۲. ترجمه شهیدی، ص ۱۶.

۳. شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰.

تازی، خواه نام او در دفتر ارزاق باشد و مقرری می‌گیرد و خواه نام او در دفتر ارزاق نباشد و مقرری نمی‌گیرد.^۱

امام علیه السلام بدین ترتیب گامی مهم و اساسی در زدودن ستم و تبعیض اجتماعی، و بازگشت به سیره نبوی برداشتند؛ اما به دلیل نبود زیرساخت‌ها و بسترهای لازم، این گام منشأ مخالفت و مقابله با حکومت امام علیه السلام شد؛ ابو جعفر اسکافی دانشمند بزرگ معتزلی (م ۲۴۰ ق)^۲ می‌گوید: این سخنان علی علیه السلام نخستین سخنی بود که برخی را خوش نیامد و کینه به دل گرفتند و تقسیم برابر سرانه بیت‌المال را نپسندیدند^۳، ... امام علیه السلام به دیوان دار خود، عبیدالله بن ابی‌رافع فرمودند: «از مهاجران آغاز کن و آنان را فراخوان و به هریک سه دینار بپرداز. آنگاه انصار را فراخوان و چنین کن و سپس تمام حاضران از عرب و عجم را فراخوان و سهمشان را بپرداز.»^۴ طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و مردانی از قریش و دیگر قبایله‌ها از سر مخالفت با این روش، از دریافت سرانه خودداری ورزیدند.^۵

بدین ترتیب نخستین حلقه‌های مخالفت و مقابله با امام علیه السلام شکل گرفت؛ پس از آن برخی مخالفان سیاست تقسیم سرانه بیت‌المال، راهی مکه شدند تا در حرم امن الهی پایگاهی برای مقابله با حکومت امام علیه السلام فراهم سازند و برخی دیگر راهی شام شدند تا در پناه معاویه، موقعیت خود را حفظ کنند و معاویه را در مقابله با علی علیه السلام یاری دهند.^۶

این اقدام حضرت که گامی اساسی در تبعیض‌زدایی و برپایی عدالت بود، با مخالفت و مقابله خوگرفتگان به تبعیض و بی‌عدالتی روبرو شد و بستری برای ناپایداری حکومت فراهم نمود.

۲. موانع مدیریتی و اجرایی حاکم بر جامعه

برای به سامان آوردن حکومت، مهم‌ترین کار، ساماندهی درست والیان و عاملان

۱. الأُمالی، ص ۷۲۹؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۷، ص ۳۷.
 ۲. ر.ک: لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۵۰.
 ۳. ر.ک: شرح ابن أبی الحدید، ج ۷، ص ۳۷.
 ۴. همان، ص ۳۸.
 ۵. ر.ک: همان.
 ۶. ر.ک: سیره علوی، ص ۷۹.

بود؛ چنان‌که یکی از دلیل‌های اصلی شورش بر عثمان، عملکرد سرپرستان و کارگزارانی بود که در حکومت دوازده ساله عثمان بر سرکار بودند؛ حضرت در ساماندهی سرپرستان، براساس شایسته‌سالاری اقدام نمودند و کارگزاران پیشین را برکنار کردند و کارگزارانی که در مجموع شایستگی‌های لازم را داشتند، جایگزین آنان کردند؛ در نگاه حضرت مهم‌ترین اقدام اصلاحی، به سامان آوردن مدیریت و رهبری جامعه بود؛ چنان‌که فرمودند: «فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ؛» پس رستگاری را نزد کسانی جویید که اهل آنند.^۲ حضرت در عزل و نصب‌های خود به تدریج تغییراتی دادند و برخی را با توجه به نیازهایی که پیش آمد، فراخواندند و در جایی دیگر به کارگرفتند و برخی را به دلیل ناتوانی و عملکرد بد و خیانت در امانت برکنار کردند؛ این اقدام حضرت، به دلیل نبود زیرساخت‌ها و بسترهای مدیریتی و اجرائی، پذیرش آن بر دولت‌مردان سابق سنگین و گران آمد؛ پس مشکلاتی را برای حضرت فراهم کردند.

۲.۱. مشکلات ناشی از عزل کارگزاران عثمان

اقدام دیگری که موجب شکل‌گیری مخالفت‌ها و مقابله‌ها با حکومت امام عَلَيْهِ السَّلَام شد، برکناری کارگزاران عثمان به ویژه برخی از آنان بود؛ حضرت در همان روزهای نخست حکومت خود، بیشتر کارگزاران پیشین را برکنار کردند؛ از جمله: معاویه که مهم‌ترین سدّ در برابر اصلاحات امام عَلَيْهِ السَّلَام بود؛ او از زمان خلیفه دوم در شام مستقر شده و با حمایت‌های خلیفه به قدرتی چشمگیر دست یافته بود و با کشته شدن عثمان که به میل و خواست او بود، خود را آماده کسب همه قدرت کرده و با داعیه خون‌خواهی عثمان در پی آن بود که به خواسته دیرینه حزب اموی، جامه عمل بپوشاند و بر سریر حکومت بنشیند و خلافت را به سلطنت تبدیل و کار را به جاهلیت بازگرداند؛ بنابراین از جمله مهم‌ترین اقدامات حضرت، عزل معاویه بود؛ مغیره بن شعبه دو بار از محضر امام خواست، معاویه را بر مسئولیت شام ابقا نماید، ولی حضرت هر دو بار نپذیرفتند و سپس به ابن عباس فرمودند:

«به سوی شام حرکت کن، تو را سرپرست آن سامان کردم»؛ ابن عباس گفت: این نظری درست نیست؛ معاویه مردی از بنی‌امیه و پسر عموی عثمان و کارگزار او در منطقه شام است و من در امان نیستم از اینکه برای خون‌خواهی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۲۰۶.

۲. ترجمه شهیدی، ص ۱۴۲.

عثمان، گردنم را بزند یا کمترین کاری که با من بکند، این باشد که مرا زندانی کند و هرگونه خواهد با من رفتار نماید.

علی علیه السلام به او فرمودند: چرا؟ ابن عباس گفت: به سبب خویشاوندی ای که میان من و تو وجود دارد؛ هر چه بر تو بار شود، بر من نیز بار خواهد شد، لیکن نامه‌ای برای معاویه بفرست، بر او منت گذار و به وی وعده بده. علی علیه السلام خودداری کردند و فرمودند: «به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد شد.»^۱

بدین ترتیب امیرمؤمنان علیه السلام با آگاهی از مخالفت و مقابله معاویه و پیروانش، او را برکنار کردند.

امام علی علیه السلام با وجود مخالفت برخی نزدیکان و جمعی از یاران، حاضر نشدند، فردی ناشایست و ستمکار و تجاوزگر را برادارهٔ مردم نگه دارند و چنین کاری بزرگ‌ترین خیانت می‌دانستند.^۲

۲،۲. مشکلات ناشی از عزل کارگزاران خیانت پیشه

امام علی علیه السلام، اشعث بن قیس را که از سوی عثمان، فرماندار آذربایجان بود و صد هزار درهم به دست آورده بود، احضار کردند؛ ... امام علیه السلام فرمان دادند آن را آماده سازد؛ ولی وی سر باز زد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام! این ثروت را در دوران حکومت تو به دست نیاورده‌ام؛ امام فرمودند:

به خدا سوگند، اگر آن را در بیت‌المال مسلمانان حاضر نسازی، این شمشیر را چنان بر تو فرود آورم که هرچه خواست، از تو بازستاند.

پس اشعث، اموال را آورد و امام گرفتند و در بیت‌المال قرار دادند. حضرت این جستجو و پی‌گیری را نسبت به کارگزاران عثمان، پی گرفتند و هرچه از ثروت در دستشان بود، بازستاندند و در آنچه از میان برده بودند، آنها را ضامن کردند.^۳ این اقدام‌های حضرت زمینه‌ساز مخالفت افراد ذی نفع در مقابله با امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم کرد و مشکلاتی برای حکومت ایشان ایجاد نمود.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۳۹-۴۴۰: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۷: الفصول، صص ۶۵-۶۶؛ دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، صص ۱۵۷-۱۵۹.
 ۲. رک: الإختصاص، ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۰۵.
 ۳. دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، صص ۵۱.

۲،۳. نبود کارگزاران شایسته و کافی

وجود کارگزاران شایسته و کافی، عامل مهمی در پیشبرد اهداف حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ حضرت باتوجه به برنامه های اصلاحی خود به کارگزاران ورزیده، شایسته و کارآمد نیاز داشتند تا آن برنامه ها را عملی سازند؛ اما باید اعتراف کرد تعداد چنین افراد کارآمد و مجرب در حکومت حضرت که هم وفادار باشند و هم وظایف خود را به بهترین وجه انجام دهند، همچنین در دام نیرنگ و توطئه دشمن به وسیله تطمیع و تهدید نیفتند؛ به یقین بسیار اندک است.

نامه ها و خطبه های حضرت با کارگزاران خود حکایت گرایان مشکلات است؛ گاهی حضرت امام علیه السلام در اعزام نیرو، با کمبود روبرو بودند، به ویژه در مأموریت هایی که به افراد بسیار معتمد نیاز بود؛ برای مثال، امام علیه السلام چه کسی را به شام اعزام کنند که در برابر تطمیع های معاویه نلغزد؛ یا آنچه در خصوص توییح شخصیت بزرگی چون عثمان بن حنیف دیده می شود^۱ بیش از هر چیز، گویای احساس خطر امام علیه السلام از لغزش پاك ترین یاران خویش بر سر سفره اشراف است؛ افزون بر این، تعدادی از عناصر باوفا و همراه حضرت، مانند عمار بن یاسر، مالک اشتر و محمد بن ابی بکر نیز در صحنه نبرد با دشمن، یا در راه انجام وظیفه یا به دلیل های دیگر از کشته شدند؛ از سوی دیگر، برخی از این افراد که کاملاً مورد اعتماد امام بودند و می توانستند تکیه گاه او به شمار آیند، با اهداف و استراتژی های امام، چندان موافقتی نشان نمی دادند و گاه، این مخالفت را ابراز می کردند؛ عبدالله بن عباس پسر عموی امام علیه السلام و از همراهان ایشان در دوران حاکمیت، در برخی حوادث، نظرش موافق و همراه امام نبود؛ ابن عباس سیاست امام علی علیه السلام را در خصوص عزل کارگزاران عثمان، به ویژه معاویه را نمی پسندید^۲ و با عقیده امام درباره شهر و مردم کوفه موافق نبود و برخی شیوه های امام را بر نمی تابید.^۳

این موارد نشان دهنده وضعیت و فضای حاکم بر رفتار کارگزاران حکومت علوی و همراهی نکردن آنان و نبود کارگزاران شایسته کافی است که زمینه ساز ناپایداری حکومت ایشان بود.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، صص ۴۱۶-۴۲۰.

۲. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۳.

۳. ر.ک: همان و مقاله «بررسی و تحلیل مواضع مخالفان در برابر اصلاحات سیاسی دوران خلافت امام علی علیه السلام».

۳. موانع سیاسی، فرهنگی حاکم بر جامعه

۳.۱. اشرافیت، رفاه‌زدگی و دنیادوستی نخبگان (ریشه مخالفت‌ها با برنامه‌های مد نظر امام علیه السلام)

امیرمؤمنان علیه السلام پس از گذشت ربع قرن از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با به دست گرفتن رهبری، با جامعه‌ای روبرو بودند که سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار زده و آموزه‌های اسلام ناب را طرد کرده، یکی پس از دیگری به فراموشی سپرده بودند و به جای آن بدعت‌ها و سنت‌های خلفای پیشین، به ویژه خلیفه دوم و سوم را جایگزین کرده بودند؛ همچنین ارزش‌های اجتماعی دگرگون شده و ضد ارزش‌ها جایگزین ارزش‌ها شده بود؛ ملاک برتری و امتیاز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تقوای انسان‌ها بود، ولی در دوره خلفا به جای آن، امتیازات براساس دروغ و باطل‌هایی چون عرب، قریشی و اموی بودن قرار گرفته بود؛ تقسیم ناعادلانه بیت‌المال براساس امتیازات خودساخته و بدعت‌آلود، فساد اداری، تبیض نژادی و طبقاتی بود؛ توزیع پست‌های حساس و کلیدی حکومتی بر افراد و کارگزاران غیرصالح و غیرشایسته دلیل پدید آمدن طبقه اشراف و طبقه فقیر گشته بود و اینها و بسیاری دیگر از جمله مشکلات پیش روی حضرت بود؛ امام باید چون کوه، استقامت داشته و مردم نیز تسلیم فرمان او و یار و یاور او باشند؛ چنان‌که می‌فرمایند: «وَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ الْإِسْتِقَامَةَ وَعَلَى الرَّعِيَةِ التَّسْلِيمَ...»^۱ همانا برعهده امام استقامت و برعهده رعیت تسلیم بودن است و...» و «...أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمُظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا أَقُودَنَّ الظَّالِمَ حِزْمَتِهِ حَتَّى أُرَدَّهُ مَنَهْلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهًا»^۲... ای مردم مرا برکار خود یار باشید و فرمانم را پذیرفتار، به خدا سوگند که داد ستم‌دیده را از آن که براو ستم کرده بستانم و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواه او را تا به آب‌شخور حق کشانم.^۳ و نیز ضمن اعلام سیاست‌ها و اصلاحات خود، زمان آغاز خلافت خود را با آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله مقایسه و فرمودند:

... بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۳۲۴؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۰۵؛ الأخبار الطوال، ص ۱۴۰؛ جلوه تاریخ در

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، ص ۱۹۴.

۳. ترجمه شهیدی، ص ۱۳۴.

که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را براستی مبعوث فرمود، بهم خواهید در آمیخت، و چون دانه که در غربال بریزند یا دیگ افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آنکه در زیر است زبر شود، و آنکه بر زبر است به زیر در شود، و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده‌اند، واپس مانند...^۱

مغیره ضبّی^۲ گوید: اشراف کوفه با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دورویی، ولی در نهان هوای معاویه در سر داشتند؛ زیرا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از دارایی‌های عمومی به هیچ کس، بیش از حقش نمی داد، درحالی که معاویه بن ابی سفیان به هریک از اشراف، دوهزار درهم می داد.^۳ حضرت باید چنین جامعه منحرف از سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اصلاح و به جایگاه اصلی اش یعنی زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگردانند؛ اما با موانع و مشکلاتی در حکومت خود روبرو گردیدند.

۲، ۳. ایجاد فتنه و جنگ های داخلی (جنگ با مسلمانان)

اقدام های اصلاحی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در حکومت، به قدری خودکامگان، قدرت طلبان و مکنت جویان را به خطر انداخت که بلافاصله به اقداماتی جهت براندازی حکومت او پرداختند؛ چنان که حضرت در فرازی از نهج البلاغه می فرماید:

فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكِثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخِرُونَ... وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيَّتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرَجُهَا؛^۴ چون به کار برخاستم گروهی پیمان بسته شکستند و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند. گویا هرگز کلام پروردگار را نشنیدند یا شنیدند و کار نبستند، که فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی جویند و راه تبهکاری نمی پویند، و پایان کار، ویژه پرهیزگاران است» آری به خدا دانستند، لیکن دنیا در دیده آنان زیبا بود، و زیور آن در چشم هایشان خوشنما^۵

مخالفت، مقابله و معارضه گروه‌ها با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ، سرنوشت حکومت را تغییر داد؛

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶، صص ۱۷-۱۸.

۲. وی از فقیهان کوفه و از راویان ثقه شمرده شده، سال ۱۳۶ از دنیا رفت؛ ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۴۲.

۳. الغارات، ص ۲۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۹.

۵. ترجمه شهیدی، ص ۹.

این جنگ‌ها با توجه به اینکه از یک سو جنگ‌های داخلی بین مسلمانان بود و از سوی دیگر بدون غنائم و اسیر بود، مردم را به شک و تردید انداخت؛ که چرا جنگ با مسلمانان باشد؟ در واقع یک نوع واگرایی بین مردم ایجاد شده بود؛ پس با امام علیه السلام همراهی نکردند و درست در آستانه پیروزی حق بر باطل با نیرنگ دشمن، شکست را برای امام محقق کردند؛ این جنگ‌ها عوارض و مشکلات فراوانی را برای حکومت حضرت پدید آوردند؛ مانند ایجاد فتنه، تردید و شک در حقانیت حضرت در دل بسیاری از مردم، سوءاستفاده‌های فراوان و آگاهانه بنی‌امیه از فضای غبارآلود فتنه‌ها، ایجاد بسترهای لازم برای اتهام‌زنی به حضرت و ایجاد شرایطی برای خیانت برخی یاران امام و ملحق شدنشان به جبهه باطل؛ بنابراین از علت‌های مهم ناپایداری حکومت حضرت علیه السلام، آماده نبودن بسترهای لازم حاکم بر جامعه برای پذیرش حکومت و اقدامات و برنامه‌های اصلاحی حضرت بود که جنگ‌های داخلی را به راه انداخت و بین مسلمانان تفرقه و تردید ایجاد کرد و زمینه‌ساز همکاری نکردن مردم با امام علیه السلام و محقق نشدن اهداف و ناپایداری حکومت حضرت شد.

نتیجه‌گیری

حضرت در شرایطی زمام امور حکومتی را به دست گرفتند که جامعه از نظر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی به اختلاف کشیده و کاملاً دگرگون شده بود؛ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر و کم‌کم به فراموشی سپرده شده و بدعت‌ها جایگزین آن گردیده بود؛ اموال عمومی به تاراج رفته و در دست افراد خاصی قرار گرفته بود؛ این اختلاف‌ها و دگرگونی جامعه در دوران خلفای پیشین، به ویژه خلیفه دوم ایجاد و در دوره خلیفه سوم به اوج رسیده بود؛ به طوری که همین دگرگونی موجب شورش مردم و قتل عثمان گردید؛ در چنین جامعه‌ای حضرت تنها و بدون یار و یاور وفادار بودند؛ به دلیل همراهی نکردن مردم و نبود کارگزاران شایسته و کافی و همچنین مقابله خواص با حضرت و تحمیل جنگ‌های داخلی، حضرت را برای اجرای برنامه‌های حکومتی در تنگنا قرار می‌داد. بنابراین وقتی جامعه آمادگی پذیرش حکومتی را نداشته و زیرساخت‌ها و بسترهای لازم حاکم بر جامعه در تمام ابعاد حکومتی را دارا نباشد، زمینه نابودی اش فراهم می‌شود؛ البته این ارتباطی با حق یا باطل بودن حکومت ندارد؛ این یک قانون

و سنت الهی است؛ این‌گونه بود که حضرت در تحقق اهداف متعالی خود و اصلاح و تغییر جامعه و بازگرداندن آن به عصر پیامبر ﷺ با موانع و مشکل‌هایی روبرو گردیدند که در نهایت منجر به ناپایداری حکومت ایشان گردید.

نکته‌ای که نباید از آن غافل بود، این است که قانون و سنت الهی همیشه پا برجا است؛ وقتی وحدت بین رهبر و مردم نباشد، نتیجه‌اش تفرق و گسستگی، و نابودی حکومت است؛ همچنین مردم را نمی‌توان تغییر داد، مگر اینکه خود بخواهند، دگرگون شوند؛ این‌ها سنت‌ها و قوانین الهی‌اند؛ بنابراین هیچ‌مقامی، حتی امیرالمؤمنین علیه السلام، نمی‌توانند در مردم تغییر ایجاد کنند، مگر اینکه خود بخواهند؛ پس علت اصلی ناپایداری نپذیرفتن حکومت علوی، نبود شرایط لازم حاکم بر جامعه در تمام زمینه‌های حکومتی حضرت بود؛ یعنی جامعه آمادگی پذیرش حکومت علوی علیه السلام را به علت نبود زیرساخت‌ها و بسترهای لازم حاکم بر جامعه نداشت؛ بنابراین حضرت با نبود بسترهای لازم نمی‌توانستند کاری پیش ببرند، تا حکومت ایشان پایدار بماند.

۱. الاخبار الطوال، أبوحنيفة دينورى، ترجمه: محمودمهدوى دامغانى، بى جا: نشر نى، سوم، ۱۳۶۸ش.
۲. الإختصاص، محمدبن محمد (شيخ مفيد)، محقق / مصحح: على اكبر غفارى و محمود محرمى زرندى، قم: المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق.
۳. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، قم: المؤتمر العالمى لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق.
۴. الأمالي (للطوسي)، محمد بن حسن طوسى، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۵. بحارالانوار الجامعة لعلوم الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمدباقر مجلسى، بيروت: دار الاحياء التراث العربى، سوم، ۱۴۰۳ ق.
۶. «بررسى و تحليل مواضع مخالفان در برابر اصلاحات سياسى دوران خلافت امام على عليه السلام»، محمدعلى چلونگر، پژوهش نامه علوى، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
۷. پرتوى از نهج البلاغه، سيد محمود طالقانى، مصحح: سيد محمد مهدى جعفرى، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، دوم، ۱۳۷۴ش.
۸. تاريخ يعقوبى، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب واضح، ترجمه: محمد ابراهيم آيتى، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، هفتم، ۱۳۷۴ش.
۹. تاريخ الطبرى (تاريخ الرسل والملوك)، أبو جعفر محمد بن جرير طبرى، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، قاهره: دار المعارف، چهارم، ۱۹۷۹ م.
۱۰. ترجمه نهج البلاغه، سيد جعفر شهيدى، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چهاردهم، ۱۳۷۸ش.
۱۱. تهذيب التهذيب، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر عسقلانى، بيروت: دار الفكر، بى تا.
۱۲. جستجويى در نهج البلاغه، محمد مهدى شمس الدين، ترجمه: محمود عابدى، بنياد نهج البلاغه، ۱۳۶۱ش.
۱۳. جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، محمد مهدى شمس الدين، مترجم: محمود مهدوى دامغانى، تهران: نشر نى، دوم، ۱۳۷۵ش.
۱۴. دانش نامه امير المؤمنين عليه السلام بر پايه قرآن، حديث و تاريخ، محمد محمدى رى شهرى، قم: موسسه علمى فرهنگى دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، سوم،

۱۳۸۹ ش.

۱۵. سَمَوُ المعنى فى سَمَوُ الذات أو أشعّة من حياة الحسين، عبد الله علايلى، بيروت: دار الجديد، چهارم، ۱۹۶۶ م.

۱۶. سيره علوى، محمد باقر بهبودى، تهران، ۱۳۶۸ ش.

۱۷. شرح نهج البلاغه، عز الدين أبو حامد ابن أبي الحديد، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم، قم: كتابخانه عمومى آية الله مرعشى نجفى، ۱۳۳۷ ش.

۱۸. العقد الفريد، أبو عمر احمد بن محمد ابن عبد اندلسى، بيروت: دار الاندلس، اول، ۱۴۰۸ ق.

۱۹. الغارات و شرح حال اعلام آن، ابواسحاق ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، مترجم: عزيز الله عطاردى، تهران: انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ش.

۲۰. الفصول المهمه فى معرفة الأئمة عليهم السلام، على بن محمد المالكى الشهير بابن الصباغ، طهران: منشورات العلمى، بى تا.

۲۱. الكامل فى التاريخ، عز الدين أبو الحسن على بن محمد ابن أثير جزرى، بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق.

۲۲. لسان الميزان، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر عسقلانى، بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۷ ق.

۲۳. مروج الذهب و معادن الجوهر، أبو الحسن على بن الحسين بن على مسعودى، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: انتشارات علمى وفرهنگى، چهارم، ۱۳۷۰ ش.

۲۴. المعارف، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة، تحقيق: ثروت عكاشة، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، دوم، ۱۹۹۲ م.

۲۵. المعيار و الموازنه، ابوجعفر محمد بن عبد الله اسكافى، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودى، ترجمه: دكتور محمود مهدوى دامغانى، تهران: نشر نى، ۱۳۷۴ ش.

۲۶. نهج البلاغة (صبحى صالح)، سيد محمد حسين موسى (سيد رضى)، قم: مؤسسة دار الهجرة، بى تا.

